



# احسن القصص

قصه حضرت يوسف (ع)

تصحیح و تحقیق

علی نویدی ملاطی





- عنوان و نام پدیدآور: احسن القصص / از مترجمی ناشناخته از اواخر سده پنجم یا اوایل سده ششم؛  
تصحیح و تحقیق علی نویدی ملاطی.  
مشخصات نشر: تهران: انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری انتشارات سخن، ۱۳۹۹.  
مشخصات ظاهری: یک صد و سی و دو، ۷۳۰ ص.؛ نمونه.  
فروست: مجموعه انتشارات تاریخی و ادبی دکتر محمود افشار یزدی؛ ۲۷۲. گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری؛ ۹۵.  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۴۱-۸۴-۱
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیا  
یادداشت: کتابنامه: ص. [۶۹۹] - ۷۲۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.  
یادداشت: نمایه.
- موضوع: یوسف، پیامبر-- داستان  
موضوع: Fiction-- (Son of Jacob) Joseph  
موضوع: قرآن -- قصه‌ها  
موضوع: Qur'an Stories  
شناسه افزوده: نویدی ملاطی، علی، ۱۳۵۴-، مصحح  
رده‌بندی کنگره: BP۸۸/۳۶  
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۶  
شماره کتابشناسی ملی: ۷۴۴۶۰۵۴

# احسن القصص

قصة حضرت يوسف (ع)





# احسن القصص

قصه حضرت یوسف (ع)



از مترجمی ناشناخته  
از اواخر سده پنجم یا اوایل سده ششم

تصحیح و تحقیق



دکتر علی نویدی ملاطی





مجموعه انتشارات  
ادبی و تاریخی  
موقوفات دکتر محمود افشار

[۹۵]

گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری

هیئت گزینش کتاب و جایزه

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - دکتر زاله آموزگار - دکتر جلال خالقی مطلق  
دکتر حسن انوری - دکتر فتح الله مجتبابی - دکتر محمود امیدسالار - کاوه بیات  
دکتر محمد افشین وفاپی (مدیر انتشارات)

درگذشتگان

ایرج افشار - دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی





## احسن القصص

قصه حضرت یوسف (ع)



تصحیح و تحقیق دکتر علی نویدی ملاطی

گرافیسٹ، طراح و مجری جلد کاوه حسن بیگلر

صفحه‌آرا محمود خانی

لیتوگرافی کوثر

چاپ متن آزاده

صحافی حقیقت

تیراژ ۱۱۰۰ نسخه

چاپ اول زمستان ۱۳۹۹

ناشر

انتشارات دکتر محمود افشار

خیابان ولی‌عصر، بالاتر از چهارراه پارک‌وی، خیابان عارف‌نسب، کوی لادن، شماره ۶

تلفن: ۲۲۷۱۷۱۱۴ دورنما، ۲۲۷۱۷۱۱۵

با همکاری انتشارات سخن

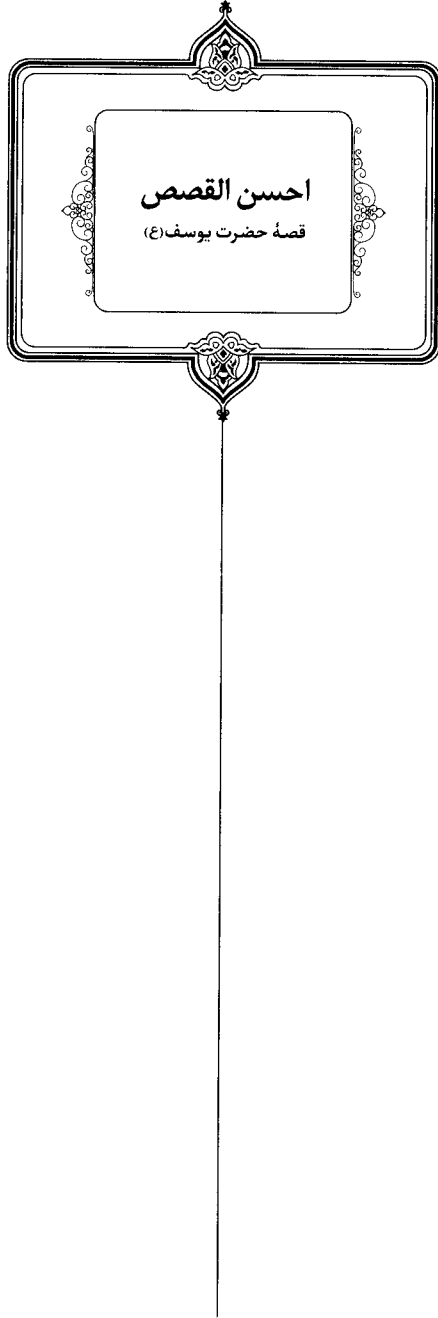
خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، پلاک ۴۸

تلفن: ۵-۶۶۹۵۳۸۰۴ دورنما، ۶۶۴۰۵۰۶۲

تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان‌ها

۵-۶۶۹۵۳۸۰۴





# احسن القصص

قصة حضرت يوسف (ع)



---

## فهرست مطالب

---

◆◆◆

---

پیشگفتار.....	هفده
مقدمه.....	بیست و یک
تفاوت روایات قرآن و تورات از داستان یوسف و زلیخا.....	بیست و دو
داستان یوسف <sup>(ع)</sup> در ادبیات فارسی.....	بیست و پنج
کتابهایی با موضوع داستان یوسف <sup>(ع)</sup> .....	بیست و هشت
کتابهایی با نام احسن القصص.....	سی و یک
احسن القصص.....	سی و دو
مؤلف کتاب.....	سی و سه
مترجم کتاب.....	سی و هفت
تاریخ ترجمه.....	سی و هفت
مقایسه احسن القصص با برخی کتابها با موضوع داستان یوسف.....	چهل و یک
ساختار کتاب.....	چهل و سه
سجع پردازی.....	چهل و شش
ترجمه و برابرتهادهای فارسی.....	پنجاه
ترجمه‌های تفسیری.....	پنجاه و یک
اشعار فارسی.....	پنجاه و یک
معرفی دست‌نویسها.....	پنجاه و دو
نوشته‌های متفرقه.....	پنجاه و چهار

ویژگیهای رسم الخطی دست‌نویس احسن القصص .....	پنجاه و پنج
دیگر دست‌نویسهای مرتبط .....	شصت
مقایسه دو ترجمه فارسی .....	شصت و یک
چاپهای ترجمه فارسی .....	شصت و سه
دست‌نویسهای عربی .....	شصت و چهار
چاپهای عربی کتاب .....	شصت و پنج
ارتباط دست‌نویس میشیگان با بحرالمحبه و داستان یوسف (چاپ ۱۳۱۲) ...	شصت و نه
ویژگیهای صرفی .....	هفتاد
برخی ویژگیهای نحوی و نثر کتاب .....	یکصد و بیست و یک
تحولات آوایی .....	یکصد و بیست و نه
شیوه تصحیح .....	یکصد و سی
متن احسن القصص .....	۱
توضیحات .....	۳۰۹
پیوست .....	۴۶۳
تصاویر دست‌نویسها و کتابهای چاپی .....	۴۷۱
نمایه‌ها .....	۴۸۷
آیات .....	۴۸۹
احادیث .....	۵۰۱
دعاها، اقوال، و عبارات عربی .....	۵۰۵
اشخاص .....	۵۰۸
اماکن .....	۵۱۵
کتابها، اقوام، ستارگان و .....	۵۱۸
اشعار فارسی .....	۵۲۰
اشعار عربی .....	۵۲۲
لغات .....	۵۲۵
فهرست منابع .....	۶۹۹

---

## پیشگفتار

---

به نام خدایی که جان آفرید

شناسایی هر دست‌نویس مرتبط با ایران و زبان فارسی، تحقیق درباره آن و سرانجام تصحیح، تحشیه و چاپ هر کدام به منزله گامی است در جهت تکمیل پازل فرهنگی و تمدنی ایران. فرهنگ ایرانی عمدتاً از این منظر است که به جهانیان شناسانده می‌شود. بر این اساس است که معلوم می‌شود منزلت و سهم هر دانشمند و شاعر فارسی‌زبان، از ریاضی‌دان و منجم قرن پنجم گرفته تا منتقد ادبی قرن دوازدهم، در شعر و نثر و علوم و فنون مختلف تا چه پایه است. در این میان، شناسایی هرچه بیشتر دست‌نویسها و اسناد مربوط به فرهنگ ایرانی و تحقیق درباره آنها، از ضرورت‌های ملی به شمار می‌آید. صرف نظر از وجود ظرایف و دقایق زبانی در متون کهن فارسی که بر آشنایان با این مقوله پوشیده نیست، باید گفت که برای شناسایی فرهنگ متنوع و گسترده ایران، پژوهش در باب فی‌المثل خاطرات یا سفرنامه‌های ناصرالدین‌شاه یا اشعار ایرج‌میرزا بر اساس اسناد

موجود یا تازه یاب، کم‌اهمیت‌تر از مثلاً مقدمه شاهنامهٔ ابومنصوری یا منظومهٔ پیربرگ شاهنامه نیست.

دست‌نویسهای فارسی به سان پرده‌نشینانی چشم‌انتظارِ خواستاریِ دل‌سودایی و همت بلند محققان دقیق‌النظر زبان فارسی است تا پس از شناسایی، معرفی شوند و سرانجام با تدقیق در تصحیح و تحقیق و چاپ، هر هفت‌کرده به بازار آیند و دلربایی کنند. با تمهید چنین بستری برای عرضهٔ دست‌نویسهای فارسی است که می‌توان به نگارش پژوهشهای اصیل در زبان فارسی امیدوار بود.

از جمله متون ارجمندی که سالها از چشم پژوهشگران زبان فارسی به دور بوده، دست‌نویسی است کهن به نام احسن القصص به انشای نویسنده‌ای ناشناس از نیمهٔ دوم قرن پنجم یا اوایل قرن ششم هجری. تا کنون جز معرفی چندسطری مرحوم دانش‌پژوه در فهرست میکروفیلمهای دانشگاه تهران از این دست‌نویس، مطلب دیگری دربارهٔ آن به نگارش درنیامده است. کار تصحیح این متن بر اساس دست‌نویس کهن آن و نیز دست‌نویس ایندیافیس (تحریر بعد از قرن هفتم) و تحقیق دربارهٔ آن به مدّت چندین سال ذهن نگارنده را به خود مشغول کرده بود که به یاری خدا، بعد از چند بار مقابله و بازخوانی و مشخص شدن صورت درست عمده موارد مصحّف و نگارش مقدمه و توضیحات، اینک به پایان رسیده است.

در مقدمه و توضیحاتی که نگارنده برای احسن القصص نگاشته، مطالب بیشتری دربارهٔ اصل عربی کتاب، ترجمهٔ اثر و مطالب ضروری دیگر آمده است. از آنجا که این ترجمهٔ کهن از ابتدا افتادگی دارد، مقداری از افتادگی از دست‌نویس ایندیافیس - که خود آن نیز از ابتدا افتاده است - نقل شد که تا حدّی نقص کار را برطرف کند. از این روست که خواننده در ابتدای کتاب (تا صفحهٔ ۲۱) با تعبیر و اشعاری جدیدتر از بقیهٔ متن مواجه می‌شود.

خدای را سپاسگزارم که تصحیح این متن ارجمند بر دست این دوستدار زبان فارسی به پایان رسید. در اینجا ضروری است خوشحالی خود را از یک اتفاق فرهنگی بزرگ در

انتشارات بنیاد موقوفات افشار ابراز کنم. انتشارات این بنیاد در دوره جدید مدیریت خود دست‌نویسهای ارزشمندی را تا کنون به چاپ رسانده است. یقین دارم که خادمان راستین زبان فارسی، دکتر محمود افشار و فرزند دانشورش، استاد ایرج افشار، از این بالتدگی پیوسته زبان فارسی که در چاپ دست‌نویسهای مهم به ظهور رسیده خشنودند. در پایان از همسر، معصومه سلیمی ازندریانی، که همواره مایه دلگرمی‌ام است سپاسگزارم. همچنین از استادان، دوستان و همکارانی که در طول تصحیح، تحقیق و تحشیه این متن به نگارنده لطف داشته و گاه با مشاورتهای خود به او یاری رسانده‌اند تشکر می‌کنم: آقایان دکتر علی اشرف صادقی، دکتر محمدرضا ترکی، دکتر مسعود قاسمی، دکتر محسن ذاکرالحسینی، دکتر یونس کرامتی و دوست فاضل، منوچهر فروزنده‌فرد. از دوستانم علی صفری آق‌قلعه و امیر منصوری که فایل رنگی دست‌نویس چلبی عبدالله را در اختیارم نهادند و همچنین از مدیرعامل پرتلاش انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار، آقای دکتر محمد افشین‌وفایی که علاوه بر مطالعه کتاب قبل از چاپ و ارائه پیشنهادهای مفید، از هیچ کوششی برای چاپ این اثر دریغ نکردند، سپاسها دارم. در پایان از تلاشهای آقای محمود خانی بابت هنرنمایی در آماده‌سازی کتاب برای چاپ قدردانی می‌کنم.

علی نویدی ملاطی

تهران - خرداد ۱۳۹۹





---

## مقدمه

---

تعبیر «احسن القصص» که برگرفته از آیه سوم سوره یوسف<sup>(ع)</sup> و نامی دیگر برای این سوره است، عنوان کتابی است با موضوع داستان حضرت یوسف<sup>(ع)</sup> و در واقع نوعی تفسیر به مذاق عارفانه از این سوره قرآن است. محمدجعفر محجوب داستان یوسف را - بیشتر بر اساس زبان پیراسته احسن القصص معین الدین فراهی - در شمار داستانهای عامیانه و همه‌پسند آورده و درباره آن نوشته است: «داستان یوسف و عشق زلیخا بدو چندان مشهورست که به کوچکترین شرحی نیاز ندارد. از صدر اسلام تا قرن دهم مفسران و شاعران از این منبع بی‌کران سود جسته و منظومه‌ها پرداخته و کتابها تألیف کرده‌اند. در تمام تفسیرهای بزرگ عربی و فارسی فصلی مشیع به داستان یوسف اختصاص یافته است،... بعضی نویسندگان نیز، این قصه را از میان تفسیرهای بزرگ بیرون آورده به صورت داستانی جدا و مستقل آن را به نثر نوشته‌اند و بسیاری از آنان همان نام قرآنی {متن: قرآن} «احسن القصص» را بر این داستان نهاده‌اند.» (محجوب،

اقبال عامه به این داستان و روایتهای پی‌درپی از آن به صورت سینه‌به‌سینه و شفاهی، سبب شد تا داستان «رفته‌رفته صورت کمال یافته و ناسازی‌های آن ترمیم شده و پخته و پیراسته گشته و توسط سخنگویان بلیغ و باذوق هر عصر نکات داستان‌پردازی در آن گنجانیده شده است.» (همان: ۶۲۵)

در راستای همین اقبال همگانی به داستانهای جذّاب از این قبیل است که عنوان «تعزیه» که مختص عزای امام حسین<sup>(ع)</sup> است، به داستانی مثل یوسف و زلیخا نیز تسری می‌یابد. نسخه چهارمجلسی تعزیه‌ای از یوسف و زلیخا منسوب به سیدمصطفی کاشانی، معروف به «میر عزا»، در دست است که به چاپ نیز رسیده است. (نک. فیاض، ۱۳۶۷: ۸۴-۱۶۴)

### تفاوت روایات قرآن و تورات از داستان یوسف و زلیخا

داستان یوسف<sup>(ع)</sup> در سفر پیدایش تورات (باب ۳۰ تا ۵۰) نیز آمده است.<sup>۱</sup> روایت داستان یوسف در قرآن و تورات دارای اختلافات جزئی است. نام زلیخا نه در قرآن ذکر شده و نه در تورات. (همان: ۶۲۵). محجوب درباره تفاوت روایت قرآن با تورات چنین می‌نویسد: «شک نیست که روایتهای مفسران درباره داستان یوسف از منبعهای اسرائیلی سرچشمه می‌گیرد. اما این داستان در تورات کاملاً به شکل بدوی و ناپخته طرح شده و بسیاری نکته‌ها ناگفته مانده است: یوسف بر اثر کام ندادن به زلیخا به زندان می‌افتد، اما دیگر هیچ خبر و اثری ازین زن که دیوانه اوست یافت نمی‌شود و سرگذشت پیامبر اسرائیلی، بی دخالت زلیخا به پایان می‌آید. در صورتی که مفسران ما سرانجام زلیخا را پس از آنکه پیر و شکسته و نابینا شده بود، بر اثر دعای یوسف دیگر باره جوان و زیبا و بینا می‌کنند و به وصال یوسف می‌رسانند و به عقد وی درمی‌آورند.» (همان: ۶۲۵-۶۲۶)

خیامپور فهرست‌وار به اختلاف روایت قرآن و تورات از داستان یوسف اشاره کرده

۱. برای دیدن «سرگذشت یوسف» در تورات، نک. عهد عتیق، ۱۳۹۳: ۲۴۸-۲۹۱.

است که در ادامه ذکر می‌شود: « ۱. در قرآن یعقوب بیوسف توصیه می‌کند که خواب خود را برادران خویش نقل نکنند، و در تورات چنین توصیه‌ای نیست.

۲. بنا به تورات یوسف را یعقوب خودش بچراگاه می‌فرستد تا از گله‌ها و برادرانش خبری بیاورد، ولی بموجب قرآن او را باصرار دیگر فرزندان خود برای گردش می‌فرستد و می‌گوید می‌ترسم که گرگ او را بخورد.

۳. قرآن می‌گوید برادران یوسف گریه‌کنان از گردش برمی‌گردند و بیعقوب می‌گویند که یوسف را گرگ خورد ولی یعقوب آن را باور نمی‌کند. و حال آنکه تورات می‌گوید وقتی که یعقوب پیراهن خون‌آلود یوسف را می‌بیند می‌گوید قطعاً حیوان درنده‌ای او را خورده است.

۴. بموجب تورات یوسف را خود برادران از چاه بیرون آورده بکاروانیان می‌فروشند و سپس پیراهن خون‌آلود وی را بیعقوب نشان می‌دهند، ولی در قرآن ظاهر آن است که ابتدا پیراهنش را به یعقوب نشان می‌دهند و بعد او را یکی از کاروانیان که از چاهش درآورده بود می‌فروشند.

۵. بنا به تورات وقتی که زن پوطیفار پیش شوهرش یوسف را متهم ساخت، پوطیفار خشمناک شد و یوسف را زندانی کرد. ولی بنا به قرآن یوسف در برابر این اتهام از خود بدفاع برخاست و گفت او از من درخواست که با او بخوابم. در آن اثنا یکی از افراد خانواده زن شهادتی داد و گفت اگر پیراهن یوسف از پیش روی پاره شده باشد زن راست می‌گوید و اگر از پشت سر پاره شده باشد یوسف راست می‌گوید. پوطیفار وقتی که پیراهن را از پشت سر پاره شده دید دانست که یوسف بیگناه است و زن خود را سرزنش کرد. و طبیعی است که یوسف را آن وقت بزندان نینداخت بلکه بعداً باصرار زنش زندانی کرد.

۶. در قرآن قطعاً بسیار زیبایی است که در تورات نیست: عده‌ای از زنان مصر زن عزیز را در عشقش بغلام خویش بملامت برمی‌خیزند. او نیز مجلسی آراسته این زنان را بدانجا دعوت می‌کند و بیوسف می‌گوید تا بدان مجلس درآید. زنان مجلس با دیدن

یوسف چنان خود را می‌بازند که با کاردی که در دست داشتند بجای میوه دستهای خود را می‌برند و بزین عزیز حق می‌دهند.

کاش کانان که عیب من کردند  
رویت ای دلستان بدیدندی  
تا بجای ترنج در نظرت  
بیخبر دستها بریدندی

۷. بر طبق گفته تورات وقتی که در تعبیر خواب فرعون همه درماندند، فرعون بوسیله رئیس ساقیان خود یوسف را بشناخت و او را از زندان نزد خود طلبیده خواب را بر وی نقل کرد و حکومت مصر را بدو سپرد. ولی بنا بقرآن، رئیس ساقیان بود که تعبیر خواب را از یوسف پرسید و بفرعون بازگفت. و چون فرعون تعبیر خواب را شنید یوسف را از زندان نزد خود طلبید ولی یوسف بوسیله فرستاده فرعون از او درخواست تا موضوع دست بردن زنان را تحقیق کند. فرعون چون تحقیق کرد زنان بر بیگناهی یوسف گواهی دادند و زن پوطیفار بر گناه خود اعتراف کرد. پس فرعون یوسف را بحضور خود طلبیده وی را بمقامی بلند رسانید.

۸. قرآن می‌گوید پس از هفت سال فراوانی و هفت سال قحطی یک سال دیگر فراوانی خواهد بود و در تورات بحثی از این یک سال نیست.

۹. بنا بتورات، خزائن مصر را فرعون خود بیوسف واگذار کرد ولی بموجب قرآن این واگذاری بدرخواست یوسف بود.

۱۰. قرآن می‌گوید وقتی که یعقوب فرزندان خود را بمصر می‌فرستاد بدیشان سپرد تا همه از یک در وارد نشوند و در تورات چنین توصیه‌ای نیست.

۱۱. بموجب تورات وقتی که فرزندان یعقوب بار دوم بمصر آمدند و یوسف برادر خود بنیامین را ببهانه اینکه جام سیمین را دزدیده است خواست در نزد خود نگه دارد، در برابر عجز و لابه برادران خویشنداری نتوانسته گفت: من برادر شما یوسفم و در سفر سوم یعقوب و همه خانواده وی بمصر آمده در آنجا رحل اقامت افکندند. اما بنا بقرآن در سفر دوم یوسف خود را تنها برادر خویش بنامین بشناسانید ... و معرفی خود بدیگر برادران در سفر سوم بود که باصرار یعقوب صورت گرفت و انتقال خانوادگی در سفر چهارم.» (خیامپور، ۱۳۳۷: ش ۴۷/۲۲۶-۲۲۸)

«۱۲. قرآن می‌گوید چون جام از بار بنیامین درآمد برادران یوسف گفتند اگر او دزدی کرده است، برادر وی نیز در زمان گذشته دزدی کرده بود. یوسف این سخن را بشنید و چیز نگفت. این هم در تورات نیست.

۱۳. قرآن می‌گوید یوسف پیراهن خود را برادرانش نشان داده گفت آن را ببرید و بر روی پدرم بیندازید. چون چنین کردند چشمان یعقوب باز شد و بینا گردید. این نیز در تورات نیست.

۱۴. بنا بقرآن وقتی که برادران یوسف از مصر بسوی کنعان روانه می‌گردند یعقوب می‌گوید بوی یوسف را می‌شنوم، و حال آنکه بموجب تورات وقتی هم که بدو مژده می‌دهند که یوسف زنده است و در مصر فرمانروائی می‌کند باز باور نمی‌کند تا عرابه‌ها را می‌بیند و می‌گوید اکنون دانستم که فرزندم زنده است.

۱۵. در قرآن می‌بینیم که خواب یوسف تحقق می‌یابد، زیرا وقتی که ابوی وی بمصر می‌رسند ایشان را بر تخت می‌نشانند و ایشان با تمام فرزندان خود بدو سجده می‌کنند. این موضوع در تورات نیست.» (خیامپور، ۱۳۳۷: ش ۴۸/۴۱۸)

### داستان یوسف<sup>(ع)</sup> در ادبیات فارسی

داستان یوسف<sup>(ع)</sup> تنها داستان در بین داستان پیامبران است که به صورت کامل در یک سوره از قرآن نقل شده است. در ادبیات فارسی به عناصر و رویدادهای این داستان توجه بسیار شده و بر اساس آن و با رویکردی ادبی بدان، آثار متعددی پدید آمده است که نشان‌دهنده قابلیت‌های بالای داستان‌پردازی و جذابیت‌های داستانی آن است. عمده رویدادها و عناصر داستان یوسف در اشعار فارسی بازتاب یافته است: از کهنترین اشعار فارسی گرفته تا قصاید شاعران معاصر. دقیقی در قصیده‌ای به مطلع

پری‌چهره بتی عیار و دلبر      نگاری سروقد و ماه‌منظر

در وصف معشوق گفته است:

بچهره یوسف دیگر ولیکن      بهجرانش منم یعقوب دیگر

قرنها بعد، ملک الشعراء بهار به عناصر بیشتری از این داستان اشاره کرده است:

بانوی مصر اگر کند صورت عشق را نهران یوسف خسته چون کند پیرهن دریده را

(بهار، ۱۳۸۷: ۱۰۱۴/۲)

عزیزتر نیم از یوسف درست‌سخن که جایگاهش گه چاه و گاه زندان بود

(همان: ۴۴/۱)

گر بهار آگه شد از قصد رقیبان دور نیست یوسف مصری نماند از کید اخوان بی‌خبر

(همان: ۵۳۵/۱)

صد یوسف دل کرده‌ای اسیر وافکنده‌ای اندر چه ذقن

(همان: ۲۲۳/۱)

شد یوسف ما را ملک مصر خریدار نک بانوی مصر است بر این گفته گواهی

(همان: ۵۴۰/۱)

چو یوسف محنت اخوان کشیده شمرنگ روز وانفسا چشیده

(همان: ۸۴۵/۲)

برای دقیق‌تر نشان دادن این بازتاب در اشعار فارسی، دیوان حافظ به نمایندگی از شعر قرن هشتم مورد بررسی قرار گرفت و مشخص شد که تقریباً تمام رویدادهای قابل ذکر داستان یوسف<sup>(۴)</sup> در این دیوان انعکاس یافته که به ترتیب روایت داستان در ادامه می‌آید.

- رفتن یوسف از پیش یعقوب با برادران

یوسف عزیزم رفت ای برادران رحمی کز غمش عجب دیدم حال پیر کنعانی

(حافظ، ۱۳۶۲: ۹۹۴/۱)

- انداختن یوسف در چاه

بین که سیب زنخدان تو چه می‌گوید هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست

(همان: ۷۴/۱)

- از چاه برآمدن یوسف

عزیز مصر به رغم برادران غیور      ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید

(همان: ۴۹۰/۱)

- فروختن یوسف به ثَمَنِ بَخْس به کاروانیان

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد      آن که یوسف به زر ناسره بفروخته بود

(همان: ۴۲۶/۱)

که هر که کنج قناعت به گنج دنیا داد      فروخت یوسف مصری به کمترین ثمنی

(همان: ۹۵۲/۱)

- فراق یوسف

شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت      فراق یار نه آن می‌کند که بتوان گفت

(همان: ۱۹۲/۱)

- عاشق شدن زلیخا بر یوسف

من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را

(همان: ۲۲/۱)

- بیت الأحزان یعقوب

بدین شکسته بیت‌ال‌حزن که می‌آرد

نشان یوسف دل از چه زنخدانش

(همان: ۵۶۸/۱)

- کور شدن یعقوب

یعقوب را دو دیده ز حسرت سپید گشت

و آوازه‌ای ز مصر به کنعان نمی‌رسد

(همان: ۱۰۰۹/۱)



- به سلطنت رسیدن یوسف

الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مشغول

پدر را بازپرس آخر کجا شد مهر فرزندی

(همان: ۸۷۸/۱)

- رسیدن یعقوب به یوسف در پیری

این که پیرانه سرم صحبت یوسف بناخت

اجر صبری ست که در کلبه احزان کردم

(همان: ۶۴۰/۱)

### کتابهایی با موضوع داستان یوسف<sup>(ع)</sup>

کتابهایی که به داستان یوسف<sup>(ع)</sup> اختصاص یافته بسیار است. عبدالرسول خیامپور با نگارش سلسله مقالاتی، از آثاری که با مضمون داستان یوسف<sup>(ع)</sup> به نگارش درآمده یاد کرده است. آثاری که موجود و در دسترس است، عبارت‌اند از: ۱. یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی (خیامپور، ۱۳۳۷: ۴۷/۴۳۲-۴۳۳ و ۱۳۳۸: ۴۹/۳۹-۴۷). ۲. یوسف و زلیخای جامی. جامی آن را در ۸۸۸ ق. در هفتادسالگی سروده و به حسین بایقرا، حاکم خراسان، تقدیم کرده است. ۳. یوسف و زلیخای ناظم هروی. ملافرخ حسین ناظم هروی (م. ۱۰۸۱) این مثنوی را به دستور عباس خان شاملو، حاکم خراسان در عهد شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷)، از سال ۱۰۵۸ تا ۱۰۷۲ سروده است. ۴. یوسف و زلیخای آذر بیگدلی. ۵. یوسف و زلیخای شعله گلپایگانی. ۶. یوسف و زلیخای جوهر تبریزی. ۷. یوسف و زلیخای شهاب ترشیزی. (خیامپور، ۱۳۳۸: ش ۴۹/۴۷-۶۸) ۸. یوسف و زلیخای خاوری (خیامپور، ۱۳۳۸: ش ۵۱/۲۳۴-۲۳۵)

آثاری که تاکنون دست‌نویسی از آنها به دست نیامده عبارت‌اند از: ۱. یوسف و زلیخای ابوالمؤید بلخی: این اطلاع از مقدمه یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی به دست می‌آید:

دو شاعر که این قصه را گفته‌اند      بهر جای معروف و ننهفته‌اند  
یکی بوالمؤید که از بلخ بود      بدانش همی خویشان را ستود  
نخست او بدین در سخن بافته است      بگفته است چون بانگ دریافته است

۲. یوسف و زلیخای بختیاری: در یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی کتاب یاد شده

به بختیاری نسبت داده شده است:

پس از وی سخنباف این داستان      یکی مرد بد خوبروی و جوان  
نهاده و را بختیاری لقب      گشادی بر اشعار هر جای لب

بختیاری باید شاعر دربار عزّ الدّوله بختیار بوده باشد. وی به احتمال بسیار این تخلص خود را بین سالهای ۳۵۶-۳۶۷ از نام عزّ الدّوله بختیار گرفته است. وی دوره حکومت عضد الدّوله (۳۶۷-۳۷۲) و شرف الدّوله (۳۷۲-۳۷۹) و بهاء الدّوله (۳۷۹-۴۰۴) را نیز دریافته و قصه یوسف و زلیخا را به دستور بهاء الدّوله به نظم درآورده است. ۳. یوسف و زلیخای عمیق بخارایی: دولت‌شاه در تذکره‌اش گفته که عمیق «قصه یوسف علیه السلام را نظم کرده است که در دو بحر توان خواند. استاد رشیدالدین و طواط سخنان او را در حدایق السحر باستشهاد می‌آورد و معتقد است».

در حدائق السحر برای ذوالبحرین این بیت آمده است که به نظر می‌رسد از یوسف و زلیخای ازمیان‌رفته عمیق بخاری باشد:

ای بت سنگین دل سیمین قفا      ای لب تو رحمت و غمزه بلا

۴. یوسف و زلیخای مسعود هروی (مقتول در ۶۱۷): فقیه رکن‌الدین مسعود بن محمد امام‌زاده از مشاهیر علمای ماوراءالنهر داستان یوسف را به نظم درآورده ولی به موفق به اتمام آن نشده است. ۵. یوسف و زلیخای مسعود دهلوی (م. ۸۳۶). ۶. یوسف و زلیخای آذری طوسی (م. ۸۶۶). ۷. یوسف و زلیخای مسعودی قمی (م. ۸۹۰). ۸. یوسف و زلیخای تذروی ابهری (مقتول در ۹۷۵). ۹. یوسف و زلیخای موجی بدخشانی (م. ۹۷۹). ۱۰. یوسف و زلیخای سالم تبریزی. ۱۱. یوسف و زلیخای اوحدی بلیانی (م. ۱۰۳۰). ۱۲. یوسف و زلیخای مقیم شیرازی. ۱۳. یوسف و زلیخای ملاشاه

بدخشانی (م. ۱۰۶۹ تا ۱۰۷۲). ۱۴. یوسف و زلیخای خلیفه ابراهیم بدخشانی.  
 ۱۵. یوسف و زلیخای نامی اصفهانی (م. ۱۰۲۴). ۱۶. یوسف و زلیخای شوکت قاجار.  
 ۱۷. یوسف و زلیخای حشمت. ۱۸. یوسف و زلیخای حاذق هروی. ۱۹. یوسف و  
 زلیخای کاتب بلخی. ۲۰. یوسف و زلیخای شیرین. (خیامپور، ۱۳۳۸:  
 ش ۵۱ / ۲۳۸-۲۵۷)

خیامپور در سال ۱۳۴۴ با نگارش مقاله‌ای با عنوان «اضافاتی بر سلسله مقالات  
 یوسف و زلیخا» به اصلاح برخی موارد یادشده در فهرست آثار بدون دست‌نویس  
 پرداخت و آثاری را نیز به آثار قبل اضافه کرد: ۱. یوسف و زلیخا از مسعود قمی: خیامپور  
 که پیشتر یوسف و زلیخای مسعود قمی (م. ۸۹۰ ق.) را بدون دست‌نویس تصور می‌کرد،  
 در پی نگارش مقاله‌ای از ایرج افشار و پیدا شدن دست‌نویسی از کتاب قمی در کتابخانه  
 مجلس شورا، نظر خود را اصلاح کرد. ۲. یوسف و زلیخای خاوری یا احسن القصص.  
 دست‌نویس آن در دانشگاه هاروارد موجود است. ۳. یوسف و زلیخا از حاجی هروی  
 (م. ۱۳۴۲). ۴. یوسف و زلیخا از دولت رضابیک جنگی. دست‌نویسی از آن در کتابخانه  
 آصفیه به شماره ۱۴۴ موجود است. ۵. یوسف و زلیخا از پرتو بروجردی. ۶. یوسف و  
 زلیخا از سالم تبریزی. ۷. یوسف و زلیخا از مقیم شیرازی. (خیامپور، ۱۳۴۴: ۱۸۷-۱۹۱)  
 در ادامه از مواردی که در سلسله‌مقالات دکتر خیامپور از آنها نام برده نشده، یاد  
 می‌شود: ۱. تاج القصص تألیف ابونصر احمد بن محمد بخاری.<sup>۱</sup> ۲. تفسیر سوره یوسف  
 (السّین الجامع للطائف البساتین) تألیف احمد بن محمد بن زید طوسی.<sup>۲</sup> ۳. انیس المریدین و  
 شمس المجالس (تفسیر عرفانی سوره یوسف) تألیف یکی از عرفای حدود سده ۸ هجری.<sup>۳</sup>

۱. این کتاب که جلد دوم آن به داستان یوسف اختصاص دارد، در سال ۱۳۸۶ با مقدمه و تصحیح سیدعلی  
 آل داود در نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی به چاپ رسیده است.  
 ۲. این کتاب در سال ۲۵۳۶ به همت محمد روشن در انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب به چاپ رسیده  
 است.

۳. این کتاب در سال ۱۳۹۷ به تصحیح و تحقیق دکتر محبوبه شمشرگرها در انتشارات بنیاد پژوهشهای  
 اسلامی به چاپ رسیده است.

۴. تفسیر حدائق الحقائق تألیفِ مُعین الدّین فراهی هروی، مشهور به ملامسکین. ۱. ۵. تفسیر ادبی عرفانی سوره یوسف تألیفِ مظفرحسین کوهبنانی کرمانی. ۲.

آثاری به زبان عربی نیز در این خصوص تألیف شده که از آن جمله است: ۱. قصه یوسف علیه السلام تألیفِ شهردار بن شیرویه بن شهردار ابومنصور الدیلمی. ۳ (قره بلوط: ۱۲۸۲). ۲. قصه یوسف علیه السلام تألیفِ محمد بن احمد بن محمد الطرسوسی. ۴ (قره بلوط: ۲۵۸۷). ۳. زهر الکمام فی قصه یوسف علیه السلام تألیفِ عمر بن ابراهیم انصاری. ۴. انوار التحقیق فی اسرار قصه یوسف الصدیق تألیفِ ابراهیم بن اسماعیل قرشی. ۵. زهر الأیق فی قصه یوسف الصدیق تألیفِ ابن جوزی. ۶ (دست‌نویس شماره ۳۵۴۸ کتابخانه دانشگاه تهران)

### کتابهایی با نام احسن القصص

در بین کتابهای مسمّی به «احسن القصص» موضوع تعدادی داستان یوسف<sup>(ع)</sup> است، مانند احسن القصص از ملامعین فراهی هروی از قرن دهم؛ احسن القصص از شیخ محمدتقی هروی خراسانی (چاپ مشهد در ۱۳۵۰ ق.). (محبوب: ۱۳۳۸: ۳۳۹)؛ احسن القصص از عبدالعظیم حسینی اصفهانی در لکهنو؛ احسن القصص از میرزا ابوالقاسم (۱۳۲۴ خ) «داستان یوسف» منبری (منزوی، ۱۳۷۴: ۱/ ۲۷۱)؛ احسن القصص از

۱. این کتاب اول بار در سال ۲۵۲۶ با تصحیح دکتر سیدجعفر سجّادی در انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسیده است.
۲. این کتاب در سال ۱۳۸۹ با تصحیح داریوش کاظمی در انتشارات دانشگاه آزاد کرمان به چاپ رسیده است.
۳. کتابخانه قیصری راشد افندی، شماره ۲۶۸۷۷، مورخ ۷۴۵ در ۲۷۶ برگ.
۴. کتابخانه رمضان اوغلو، شماره ۵/ ۶۳۰، مورخ ۱۱۴۳.
۵. کتابخانه ملی، شماره ۲۷۳۸، نسخ قرن ۱۳ در ۱۳۹ برگ.
۶. در معجم تاریخ التراث از دستنویسی با موضوع داستان یوسف از ابن جوزی موجود در کتابخانه چستربیتی (شماره ۴۷۷۰، مورخ ۱۰۲۹ در ۷۳ برگ) یاد شده که احتمالاً همین کتاب است. (قره بلوط: ۱۶۶۸)

ملا معین الدین نقره کار؛ احسن القصص یا یوسف و زلیخا از خاوری (قرن ۱۳ ق.؛ احسن القصص قشیری). («مؤلف کتاب»)

موضوع تعداد دیگری اساساً متفاوت است مانند احسن القصص و دافع الغصص از احمد بن ابوالفتوح شریف اصفهانی حائری (تألیف در ۱۲۵۰) که مشتمل بر داستانهایی از پیامبران و بزرگان و احوال فرنگ و برگرفته از احسن القصص احمد تتوی است؛ احسن القصص از حبیب الحق نگاشته ۱۳۵۹ ق. با موضوع داستان پیامبران به پیروی از شاهنامه؛ احسن القصص از احمد تتوی بن نصرالله دیبلی سندی که گزیده‌ای از تاریخ آلفی است؛ احسن القصص از احمد بن احمد که مشتمل بر داستانهای قرآنی است؛ احسن القصص خواند شاه محمد که سرگذشت پیامبر اکرم (ص) است؛ احسن القصص از عبدالکریم صدیقی (نگاشته پیش از ۱۰۸۵) که داستانهای قرآنی است؛ احسن القصص از احسان الله لکهنوی که «تاریخ نبی» است. (منزوی، ۱۳۷۴: ۱/۲۷۰-۲۷۲)؛ احسن القصص یا رساله یوسفیه از میر ابوالقاسم بن میر علی اصغر موسوی خوئی (قرن ۱۴ ق.) با موضوع مقتل. (منزوی، ۱۳۷۶: ۱۳۵۱/۳)

## احسن القصص

احسن القصص روایتی بسیار کهن از داستان حضرت یوسف<sup>(ع)</sup> است. این کتاب ترجمه / تحریر کتابی به زبان عربی درباره داستان یوسف<sup>(ع)</sup> است. نام صورت عربی کتاب در کهنترین دست‌نویس تاکنون یافته شده یعنی دست‌نویس دانشگاه میشیگان مشخص نیست. ممکن است نام کتاب یکی از دو عنوان بحرالمحبه یا احسن القصص بوده باشد.<sup>۱</sup> دست‌نویس فارسی به خط نسخ و در ۲۱۳ برگ است (دانش‌پژوه، ۱۳۴۸: ۵/۱). بحرالمحبه دارای دو چاپ سنگی و سربی و دو ترجمه فارسی است.

۱. با توجه به نقل فراهی از احسن القصص قشیری، عنوان «احسن القصص» برای صورت عربی کتاب محتمل به نظر می‌رسد. در این کتاب، مقصود ما از احسن القصص انشای فارسی آن است مگر اینکه به عربی بودن آن تصریح شود.

## مؤلف کتاب

تألیف صورتِ عربی کتاب به امام محمد غزالی و نیز برادرش، احمد، نسبت داده شده که البته این انتساب در تحقیقات جدید رد شده است. (نک. بدوی، ۱۹۷۷: ۲۹۶-۲۹۷). این کتاب تنها در دو چاپ موجود به غزالی منسوب شده است (← «چاپهای عربی کتاب») و در منابع کهن خبری از این انتساب نیست. تنها اسماعیل بغدادی در هدیه العارفين و ایضاح المکنون این کتاب را به احمد غزالی نسبت داده است. (بغدادی، ۱۹۵۱: ۸۳/۱؛ بغدادی: ۱۶۶/۱). بیشتر محققین معاصر انتساب این کتاب به غزالی را مسلم ندانسته و عمدتاً محتاطانه و با قید «منسوب با احمد غزالی» از آن یاد کرده‌اند. (نک. محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۱۲۷).

معین‌الدین فراهی هروی در حدائق الحقائق به نقل قول از کتابی به نام «احسن القصص» می‌پردازد و از مؤلف آن با عنوان «امام محقق عبدالکریم هوازن» یاد می‌کند. (فراهی، ۱۳۵۷: ۷۷۷). با توجه به یکسان بودن مطالب منقول از احسن القصص قشیری با بحرالمنجبه و ترجمه فارسی آن و نیز دسترسی فراهی به دیگر منابع مانند حقایق سلمی، تفسیر تیسیر، قوت القلوب و کشف الأسرار که امروزه موجودند، بعید نیست کتابی به نام احسن القصص از قشیری در دست او بوده که بعدها از بین رفته و به دست ما نرسیده است. هرچند در بین کتابهای مسلم‌الصدور قشیری، کتابی به این نام دیده نمی‌شود. در واقع همان گونه که دست‌نویسهای موجود احسن القصص یا بحرالمنجبه به غزالی منسوب است، بعید نیست فراهی به دست‌نویسی از احسن القصص یا بحرالمنجبه دسترسی داشته که در آن تألیف کتاب به امام قشیری منسوب شده بوده است. تمام موارد نقل شده از احسن القصص قشیری جزء مواردی است که در متن عربی احسن القصص یا بحرالمنجبه و انشای فارسی آن نیز ذکر شده است. مواردی که ترجمه فراهی هروی از احسن القصص قشیری در حدائق الحقائق است، بدین شرح است.

۱. «امام قشیری رحمه الله علیه در احسن القصص خود آورده‌اند که چون یوسف بلفظ دُرربار از خود خبر باز داد که من چنین دیده‌ام، یعقوب علیه السلام نعره‌ای زد و گفت: ای فرزند هیچکس تکلم باین کلام نکرد مگر اینکه در محنت افتاد، یعنی اسناد امر بخود نمودن نزد ارباب معرفت مرضی نیست.» (فراهی، ۱۳۵۷: ۱۱۵)

مطابق با صفحه ۱۶ احسن القصص است.

۲. «و در احسن القصص: قشیری آورده است که: آن چاه را شداد بن عاد کنده بود و هزار سال از حفر وی گذشته و در آن زمان مردی بود که به هود نبی ایمان آورده و وی نیز مسمی به هود بود و در صحف شیث پیغمبر توصیف یوسف مذکور بود، و بمطالعه این مرد مسمی به هود رسیده بود، از بسیاری اشتیاق بملاقات یوسف دعا کرد، که اللهم انی أَسْئَلُكَ أَنْ تُؤَخِّرَنِي وَ لَا تَبْقِضَ رُوحِي حَتَّى أَرْنِي يَوْسُفَ.» (همان: ۲۱۹).

مطابق با صفحه ۶۰ احسن القصص است.

۳. «در احسن القصص قشیری می گوید: که هر یک از ارکان چهارگانه او را از جواهری ساختند. چنانک یک رکن از ذهب، و رکنی دیگر از عقیق، و رکن سیم از فیروزه، و رکن چهارم از زمرد و در اطراف آن عمارت ایوانها برکشیدند، و بر چهل ستون نقره گین مسقف ساختند، و سقف آنرا از ذهب احمر مرصع بلالی. و دُرّ و انواع گوهر از هر پرداختند، و بر هر برجی از بروج این عمارت گاو زرینی تعبیه کردند، مرصع بجواهر و چشمها از یاقوت سرخ و صورتهای دیگر از هر صنف از طیور و وحوش و دواب از زرو نقره درون آن قبهها ترتیب نمودند، و در درون هر قبه تختی نهاده مکلل بمروارید و یاقوت و فیروزه و مجمرهای زرین آماده و مُشک تئاری و عود قماری و عنبر اشهب و بخورهای مطیب، در وی ترتیب داده و بر یمین و یسار هر تختی دو جاریه از ذهب تعبیه کرده، در دست یکی از آن جواری {متن: حواری} طشت و ابریق زرین داده و در دست آن دیگر مندیل {متن: قندیل} و مجمر سیمین نهاده، درهای آن قبهها را از عاج و آبنوس و صندل ساخته، و بر هر دری طاوسی تعبیه کرده و دو پای وی از یاقوت و سراز زمرد، و منقار از عقیق و گوشها از فیروزه، و درون وی از مُشک مملو.» (همان: ۳۶۳-۳۶۴)

مطابق با صفحه ۱۵۶ احسن القصص است.

۴. «امام قشیری: در احسن القصص خود آورده است: که پیراهنی درپوشید سفید، بهزار دانه مروارید آراسته، قیمت آن هزار دینار زر سرخ، و عمامه بر سر وی نهاد قیمت آن هزار دینار، و کمربندی مرصع بیاقوت و زبرجد که قیمت آن الله تعالی دانستی.» (همان: ۳۳۳)

مطابق با صفحه ۱۱۵ احسن القصص است.

۵. «در احسن القصص قشیری {متن: قشیری} آورده است که یعقوب بعد از آنکه از فرزندان روی گردانید و به بیت الأحران درآمده بود، ملک الموت بزیارت وی آمده از وی پرسید که یا ملک الموت به قبض روح {متن: قبض و روح} آمدی؟ پیش از آنکه فرزندان خود را به بینم. گفت: نه بلکه بزیارت آمده‌ام. یعقوب گفت: سوگند میدهم ترا به پروردگار کریم که مرا تنبیه فرمائی... ای ملک الموت روح یوسف را قبض کرده یا نی؟ فرمود: نی و ترا آگاه میگردانم که یوسف در زمره اَحیاء است و صاحب ملک و خزاین و خیل و حشم، پرسید: ای ملک الموت وی در کجا است؟ گفت: باین خبر مأمور نیستم ولیکن عنقریب ملاقات میسر خواهد شد تا ملک الموت این کلمه با وی گفت یعقوب روی بجانب محراب آورده فرمود یا اَسْفَى عَلٰی یُوسُفَ. (همان: ۶۶۷)

مطابق با صفحه ۲۹۰ احسن القصص است.

۶. «در احسن القصص قشیری آورده است: که یوسف نامه از برای پدر فرستاده بود چون روشنائی بصر معاودت نمود، نامه را بشیر بدست وی داد، در نامه نوشته بود بسم الله الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. بعد از آن مکتوب را مضمون این بود که مرا قصد ملازمت و آرزوی زیارت جناب رسالت مآبى در صَمِیْمِ قلب مرکوز میبود، فاما اشاره خداوندی جَلَّ و علاچنین وارد شد که شما بسلامتی باین جانب تشریف ارزانی فرمائید تا به دو فرح فائز آئید، هم فرح لقا و هم فرح عطا، و در ذیل مکتوب اشعاری فرمود که دویست و شصت دست جامه جهت اولاد و احفاد ارسال فرمود. با اسم هر یک استری مسرَّج و ملجَم بلجام، مکَلَّل بجواهر و یواقیت، با هر استری غلام حبشی که متعهد آن استر نماید و نامزد هر یک از اخوان یک دیه معمور مرقوم گشته و خاصه از برای حضرت اسرائیل ثوبی ملکی و عمامه ملکی تعیین نموده فرستاده شد، ملتمس از فضل عمیم آنکه چون هدایای مذکوره از لوث حرام و شبهه پاک و مطهر است، التفات فرموده مرا به لبس آن سرافراز فرمایند.» (همان: ۷۳۰)

مطابق با صفحه ۲۹۹-۳۰۰ احسن القصص است.



احتمالاً دیگر منقولاتِ فراهی از قشیری، آنگاه که بدون ذکر منبع است و در بحرالمجته و احسن القصص نیز نیامده، مربوط به دیگر کتابهای قشیری است (نک. همان: ۳۰، ۱۳۶). علاوه بر این، فراهی به هنگام نقل از رسالهٔ قشیرنه، به غیر از ذکر آن با نام متداولش (همان: ۲۰۵)، با عنوان «رسالهٔ قشیری» (همان: ۲۵۱) نیز از آن یاد کرده است. بنا بر ویژگی فصّالی که از جمله ویژگیهای مختصّ تألیفات کرامیه است، شاید بتوان اصل عربی احسن القصص را متأثر از تألیفات کرامیه دانست. به عقیدهٔ شفیع کدکنی، «فصّالی» «یک نظام عددی محور طرح مطالب است و حرکت از اجمال به تفصیل با ساختاری خوشه‌ای... عددی و مجموعه‌ای از مفاهیم را طرح می‌کند و بعد با سیر از اجمال به تفصیل، این مجموعهٔ عددی را می‌گسترده» (شفیع کدکنی، ۱۳۹۸: ۱۹). در بخشهای زیادی از کتاب احسن القصص این ساختار دیده می‌شود که برای نمونه چند مورد نقل می‌شود:

«حُکَمَا گفته‌اند که مَلِکِ تَعَالَى شش چیز قیمتی را در شش چیز بی‌قیمت نهاده: اول دُرّ در صدف، دوم مشک در خونِ آهو، سیم قَر و ابریشم در کرم، چهارم انگبین در مُنْج، پنجم زرو سیم در سنگ، ششم ایمان در دل. صدف بی‌قیمت است و دُرّ قیمتی، و آهو بی‌قیمت است و مشک قیمتی، و کرم بی‌قیمت است و ابریشم قیمتی، و مُنْج بی‌قیمت است و انگبین قیمتی، و سنگ بی‌قیمت است و زرو سیم قیمتی، و دل بی‌قیمت است و ایمان قیمتی». (۹۰)

«مَلِکِ تَعَالَى ده پیغمبر را بده علم بیاراست: اول آدم را بعلمِ اسما[ء] چیزها بیاراست و گفت: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا؛ دوم ادریس را بعلمِ قلم و کتابت بیاراست گفت: الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؛ و سیم نوح را بعلمِ شریعت بیاراست گفت: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا؛ و چهارم ابراهیم بعلمِ جدل بیاراست و گفت: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ؛ و پنجم طالوت را بعلمِ کتاب و حکمت بیاراست و گفت: وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ؛ و ششم سلیمان را بعلمِ زبان مرغان بیاراست و گفت: يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ؛ و هفتم موسی را بعلمِ مناجات بیاراست [و گفت]: كَلَّمَهُ رَبُّهُ؛ و هشتم خضر

را بعلم باطن بیاراست گفت: وَ عَلَّمَنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا؛ و نهم محمد مصطفی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ- جمله علوم بیاراست گفت: وَ عَلَّمَكَمَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ؛ و دهم یوسف را بعلمِ تَؤْوِيلِ خواب بیاراست گفت: وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَؤْوِيلِ الْأَحَادِيثِ». (۲۸)

تاریخ تألیف کتاب بر اساس یادکرد نام علما، ادبا، عرفا و امرا، مربوط به قبل از قرن ششم است. چنانچه فرض انتساب کتاب به امام محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵)، احمد غزالی (۴۵۲-۵۲۰) یا قشیری (۳۷۴-۴۶۵) را نیز در نظر آوریم، تألیف صورت عربی کتاب مربوط به نیمه دوم قرن پنجم یا اوایل قرن ششم خواهد بود.

### مترجم کتاب

متأسفانه از نام مترجم / محرر کتاب هم هیچ نمی دانیم و در متن ترجمه هم به قرینه خاصی بر نمی خوریم. با توجه به اینکه کاربردها و نشانه‌های خاص کتابهای تألیف شده در شرق ایران و خراسان قدیم در احسن القصص دیده می شود، می توان انشای این کتاب را نیز در همان مناطق یا به شیوه همان کتابها دانست. صورت برخی کلمات در احسن القصص گویشی به نظر می رسد و امروزه در مناطق مرکزی ایران مانند فارس به کار می رود که ممکن است در نتیجه دستبردگیهایی از طرف کاتب مروذستی اثر باشد. بر اساس اشتراکات زبانی بسیار متن احسن القصص با متون تألیف شده در مناطق شرقی ایران و نیز به دلیل کاربرد «مر» در این متن، ظاهراً تألیف این اثر را نمی توان در مناطق مرکزی و جنوبی ایران در نظر گرفت. (نک. ناتل خانلری، ۱۳۷۴: ۳/۳۹۰).

### تاریخ ترجمه

محمدتقی دانش‌پژوه آن را «تألیف» حدود ۴۷۰ قمری می داند اما قرینه این تاریخ دقیق را ذکر نمی کند: «قصه یوسف است تألیف حدود ۴۷۰». (دانش‌پژوه، ۱۳۴۸: ۵/۱). جدیدترین نامی که در متن ترجمه کتاب (و نه اصل عربی) بدان تصریح شده، محمود غزنوی است که با جمله دعایی مخصوص درگذشتگان از او یاد شده است. بر این